

آموزش نکته به نکته دروس کنکور عمومی و پایه

ویژه داوطلبان شاخه

فنی و حرفه‌ای - کاردانش

- زبان و ادبیات فارسی ۱ و ۲
- زبان عربی ۱ و ۲
- دین و زندگی ۱ و ۲ و ۳
- زبان انگلیسی ۱ و ۲
- ریاضی ۱ و ۲
- فیزیک ۱
- شیمی برای زندگی ۱

گردآوری و تالیف

گروه طراحان

آموزش نکته به نکته دروس

کنکور عمده‌ی ۹ پایه

کاردانش - فنی حرفه‌ای

(۱) ادبیات و زبان فارسی (۱) و (۲)

(۲) زبان عربی (۱) و (۲)

(۳) دین و زندگی (۱) و (۲) و (۳)

(۴) زبان انگلیسی (۱) و (۲)

(۵) ریاضیات (۱) و (۲)

(۶) فیزیک (۱)

(۷) شیمی برای زندگی (۱)

کد ۲۵۴۱۱

کاردانی پیوسته

فهرست مطالب

بخش اول - ادبیات و زبان فارسی

فصل دهم:	(کاربرد ضمایر نمعین) «any – no – some» ۱۶۶
فصل بازدهم:	«حروف اضافه و حروف تعریف The» ۱۶۸
فصل دوازدهم:	«فعال دو کلمه‌ای» ۱۷۰
فصل سیزدهم:	«لغت» ۱۷۱

بخش پنجم - ریاضیات

فصل اول:	«اعداد و نمادها» ۱۷۵
فصل دوم:	«مجموعه‌ها» ۱۷۵
فصل سوم:	«توان رسانی و ریشه‌گیری» ۱۷۸
فصل چهارم:	«چند جمله‌ای و اتحادها» ۱۹۱
فصل پنجم:	«معادلات درجه اول و معادله خط» ۱۹۵
فصل ششم:	«سبت‌های متفاوتی» ۲۰۰
فصل هفتم:	«عبارت‌های گویا» ۲۰۲
فصل هشتم:	«معادلات درجه دوم و حل آنها» ۲۰۴
فصل نهم:	«نمعادلات درجه اول» ۲۰۷
فصل دهم:	«الگو و دنباله» ۲۰۹
فصل بازدهم:	«تابع» ۲۱۲
فصل دوازدهم:	«تابع خاص - نامعادله - تعیین علامت» ۲۱۸
فصل سیزدهم:	«تابع نمایی و لگاریتمی» ۲۲۰
فصل چهاردهم:	«مغایف» ۲۲۳
فصل پانزدهم:	«عاترس» ۲۲۷
فصل شانزدهم:	«ترکیبات» ۲۳۰
فصل هفدهم:	«خط و نقطه» ۲۳۵

بخش سیزدهم - فیزیک

فصل اول:	«انرژی» ۴۴۲
فصل دوم:	«دما و گرما» ۴۴۶
فصل سوم:	«الکتریستیک» ۴۴۹
فصل چهارم:	«نور و بازتاب نور» ۴۵۴
- نور هندسی ۴۵۴
- آینه‌های کروی ۴۶۰
فصل پنجم:	«شکست نور» ۴۶۴
- شکست نور ۴۶۴
- عدسی‌ها ۴۶۹

بخش هفتم - شیمی

فصل اول:	«آب مایع کمیاب در عین فرلوانی» ۴۷۶
فصل دوم:	«دری ہوای پاکیزه» ۴۸۵
فصل سوم:	«صرف دوباره تنها راه ادامه» ۴۹۵
فصل چهارم:	«نفت» (طالی سیاه اندوخته‌ای رو به پایان) ۵۰۲

فصل اول:	«آرایه‌های ادبی» ۵
فصل دوم:	«قالیبهای شعری» ۷
فصل سوم:	«لغت و اصطلاحات و درک معنی» ۸
فصل چهارم:	«لعله فارسی» ۴۸
فصل پنجم:	«تاریخ ادبیات و انواع ادبی» ۴۹
فصل ششم:	«زبان فارسی و آیین نگارش» ۵۵

بخش دوم - عربی

فصل اول:	«اسم» ۶۵
فصل دوم:	« فعل » ۶۷
فصل سوم:	«ثلاٹی مجرد و مزید» ۷۳
فصل چهارم:	«اسم چامد و مشتق» ۷۳
فصل پنجم:	«معرفه و نکره» ۷۵
فصل ششم:	«عرب و مبني» ۷۷
فصل هفتم:	«جمله فعلیه و اسمیه - مجرورات - لازم و متعددی» ۷۸
فصل هشتم:	«اعراب انواع ضمیر» ۸۳
فصل نهم:	«علوم و مجهول» ۸۳
فصل دهم:	«اعراب فعل مضارع» ۸۵
فصل بازدهم:	«أنواع اعراب» ۸۵
فصل دوازدهم:	«صفت و موصوف» ۸۷
فصل سیزدهم:	«الواویخ الافعال الناقصه - الحروف المشبهه الفعل - لا نفي للجنس» ۸۸
فصل چهاردهم:	«تجزية و تحليل صرفی» ۸۹
فصل پانزدهم:	«جمع های مكسر عربی ۱ و ۲» ۹۰

بخش سوم - دین و زندگی

دین و زندگی سال اول ۹۷
دین و زندگی سال دوم ۱۰۶
دین و زندگی سال سوم ۱۲۰

بخش چهارم - زبان انگلیسی

فصل اول:	«سوالی کوتاه» ۱۲۸
فصل دوم:	«دو فعلی» ۱۳۹
فصل سوم:	«موصول» ۱۴۲
فصل چهارم:	«فعال کمکی خاص» ۱۴۳
فصل پنجم:	«صفت و قید» ۱۴۷
فصل ششم:	«ضمایر» ۱۵۰
فصل هفتم:	«زمان‌ها» ۱۵۲
فصل هشتم:	«مجهول» ۱۶۲
فصل نهم:	«شرطی» ۱۶۵

بخش اول

ادبیات و زبان فارسی

فصل اول

آرایه های ادبی

علم بدیع: علمی است که از صنعتها و آرایشها کلام صحبت می کند و به دو گروه عمده تقسیم می شود.

(الف) صنایع لفظی آرایشها و بازیهایی که با لفظ کلمات می شود. مانند: سجع، چناس، واج‌ارلی و ...

(ب) صنایع معنوی: آرایشها و بازیهایی که با معنی‌های کلمات می شود. مانند: مراعات نظری، تلمیح، تضاد و ...

(۱) سجع: در لغت به معنی آواز کپوت است و در اصطلاح بدین اوردن کلمات همله‌های نثر (حداکل باید دو جمله پاشد). را گویند.

مثال: متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنی صلاح نپنیرد.

(۲) چناس: هم چنس بودن دو یا چند کلمه که از نظر لفظ یکی باشند یا شکلشان نزدیک به هم باشد ولی معانی متفاوت داشته باشند.

اگر دو کلمه کاملاً شبیه هم باشند (با معنی متفاوت) به آن چناس تام و اگر دو کلمه اختلاف اند کی داشته باشند به آن چناس تاقص گویند.

مثال: یا و برگ سفر ساز و زاده برگز

زاد در مصراع اول به معنی توشه‌ی سفر و در مصراع دوم به معنی زاده شده می‌باشد (چناس تام)

(الف) چناس نام: گور (گورخر) - گور (قبر) - خویش (خود) - خویش (فamil) - شیر (حیوان وحشی) - شیر (غذای کودک)

(ب) چناس ناقص حرکتی: (رفت - رفت)، (مهر - مهر)، (منگر - منکر)

(ج) چناس ناقص لفظی: (خواست - خاست)، (اتصال - اتصاب)، (خیش - خویش)، (خوار - خار)

(د) چناس ناقص افزایشی (زاد): (قیام - قیامت)، (مین - کمین)، (خاص - خلاص)، (مین - میان)

(ه) چناس اختلافی: (کیش - ریش)، (دگران - نگران)، (ازاد - آزار)، (بیزار - بازار)

(و) چناس خطی: (بوسه - توشه)، (نشاط - بساط)، (رود - زود)

نکته: یادگیری **نمایه اندیش** به همین عنوان الزامی نیست.

(۳) واج‌آرایی: واج به هر یک از حروف یا حرکات زبان‌فارسی گویند. (حروفی مانند: ذ - ز - ظ همه یک واج هستند).

واج‌ارلی یعنی تکرار یک واج در کلمات به طوری که کلمات آهنگین شده و پرتاپیر سخن یافزاید.

مثال: خبزبد و خرزآرد که هنگام خزان است

دستم اند ساعد ساعد ساقی سبعین ساق بود

صنایع معنوی

(۱) نضمین: اوردن بیتی از دیگران در ضمن شعر خود (مثلاً اوردن بیتی از حافظه توسط شهریار) و یا حدیث یا آیه‌ای عیناً نقل شود.

مثال: زبهه از رفق بند زنهه از و قنلربهه از ساعهه از ذاب الذار

(۲) نلمیح: در لغت به معنی با چشم و ایرو اشاره کردن و در علم بدین اشاره به داستانی تاریخی یا آرایه‌ای از قران یا حدیث و ...

مثال: جمه فرهادهه امداده در گوههه از حلالهه اهارفتهه بر دارهه

(۳) مراعات نظری (نناس): در نثر یا شعر اوردن کلماتی که به نوعی از نظر چنس، زمان، مکان و ... با هم تناسب دارند.

مثال: شمع و پروانه، مادر و پسر، لیلی و مجنون، پریشانی و گیسو، چکش و آهنگر و ...

مثال: همه در سایه‌ی گرسوی نگار آخر شد

چندی به پای رفتیم و چندی به سر شدم

آن پرنسانی شباهای دراز و غم دل

دستم نداد قوت رفتن به سوی دوست

(۴) نضاد (طباق): اوردن کلماتی که معنای متفاوت دارند. مانند: خوب و بد، سرد و گرم، زشت و زیبا و ...

مثال: صبح امید که بد معتکف پرده‌ی غب

گو برون آی که کار شب نار آخر شد

امروز همه روی زمین زبر پر ماست

بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت

(۵) پلادوکس (متناقض نما): اوردن کلماتی پامعنی متناقض یعنی دو مفهوم متفاوت را به هم نسبت می‌دهیم یا در یک چیز جمع می‌کنیم که

ظاهرآ بی معنی است اما برای عمق پخشیدن به کلام است.

مثال: وجود حاضر غایب، از تهی سرشار شدن، دولت فقر، لباس لختی، چیزهایی پر از خالی است، یاد تو ارلمشی دهد طوفانی و ...

۶) ابهام: در لغت به معنی به وهم و گمان افکشن و اوردن کلمه‌ای که حداقل دو معنی دارد که گاه هر دو معنی قابل قبول است.
مثال: در این عهد و فانیست (۱- پیمان ۲- روزگار) پرستش به مستی است در کیش مهر (۱- دین خورشید پرستی ۲- دین عشق)

۷) اغراق: در وجود داشتن صفتی در کسی یا چیزی زیاده روی کردن که آن چیز در آن حد محال است.

شود کوه آهن چو در بیای آب اگر بر سند نمود نام افراس باب

۸) شخصیت: شخصیت انسانی بخشیدن به غیر انسان (Personification) یعنی به عناصر طبیعت احساس و وصف پسری دادن مانند: تالیدن سنگ, گریستان ابر, آواز خواندن بلبل, لباس پوشیدن درخت

۹) اسلوب معادله: اوردن دو مصraig یا دو بخش از کلام که در ظاهر هیچ ارتباطی با هم ندارند، اما مفهوم کلی هر دو قسمت یکی است و می‌توان بین دو قسمت علامت (=) گذاشت و یا جای دو قسمت را عوض کرد.

**نخواهد آتش از همسایه هر کس جوهری دارد
آدمی چون پر شود حرص جوان می‌گردد**

نکته مهم: در اسلوب معادله هر قسمت باید معنی مستقل داشته و بین دو قسمت ذباید هرف ابط وابسته شون (که، اگر، زیرا و...) و بجهود داشته باشد

۱۰) حس آمزی: آمیختن دو یا چند حس در کلام

مثال: خبر تلخی بود. از صدای سخن عشق تبدیم خوش تر. بوی تو را می‌شونم.

۱۱) قلب (عکس): اوردن یک ترکیب وصفی یا اضافی و سپس ساختن ترکیب وصفی یا اضافی دیگر با جایجا کردن اجزای همان ترکیب.

مثال: زیبایی زندگی و زندگی های زیبا

نکته مهم: یادگر هدن سایر آرایه‌های معنوی به هیچ عنوان الزامی نیستند.

فن بیان

فن بیان: نحوه بیان مطلب را در زبان فارسی فن بیان گویند که به پنج صورت می‌پاشد.

۱) شبیه: شبیه کردن ۲ چیز را به هم گویند که رکن اول را مشبه و رکن دوم را مشبه به گویند.

انسک از لحاظ دو خشنندگی مانند مرواربد است.

مشبه وجه شبه (دلیل شباهت) ادات شبیه مشبه به

نکته ۱) در تشبیه و بجهود مشبه و مشبه به الزامی است اما وجه شبه و ادات الزامی نیستند.

نکته ۲) اگر مشبه و مشبه به به صورت یک ترتیب اضافی بیابند به آن اضافه تشبیه کهند مثل مردا و اند آتش عشق، پراغ دلنش و...

۲) استعاره: اوردن کلمه یا لفظی در معنای غیر حقیقی به طوری که بین کلمه‌ی موجود و معنای اصلی شباهتی وجود داشته باشد.

مثال: مروارید از چشمعلو چکید (مروارید استعاره از اشک است) استعاره را می‌توان همان شبیه دانست که یکی از دو رکن اصلی آن حنف شده است.

۳) مجاز: اوردن کلمه یا لفظی در معنای غیر حقیقی به شرط وجود علاقه (هیوند میان حقیقت و مجاز)

مثال: من دل این کار راندارم (دل مجازاً چرئت) — همه ایران برای چند آمده شد (ایران مجازاً مردم ایران)

نکته: مجاز در آزمون فنی و هرف ای و ۵۵ و دانش مهندسی سوال نمی‌باشد.

۴) کتابه: اوردن جمله یا اصطلاحی در معنای غیر حقیقی

مثال: زبر پا علف سبز شدن: کتابه از اتفاقار بیهوده — دهان خود را دوختن: کتابه از ساکت شدن

۵) حقیقت: جمله‌ای که بیان واقعی مطلب و بدون کتابه و استعاره و مجاز و شبیه است.

مثال: علی نیرومند است.

* نماد (نسانه): در ادبیات پرخی از پدیده های خلقت را نشانه و مظهر صفت ها و ویژه گی هایی دانسته اند. مثلاً کوه نماد پایداری، دریا نشانه عظمت و بخشندگی و چشم نماد پاکی و زایندگی است.

* ضرب المثل: جملاتی کوتاه، پنداموز و پر مثزر که در میان مردم رایج شده است. مثال: هر که یامش بیش پر فش بیفت

* لطیفه‌ی ادبی: سخنی است همواره با نکته‌ای لطیف و عبرت آموز که درون مایه‌ی آن طنز است.

فصل دوم

«قالب‌های شعری»

«چند اصطلاح»

فایده: کلماتی هستند که در پایان دو مصraig یا دو بیت می‌آیند و حرکت آنها و حداقل آخرين حرفشان مشترک است.

به نام خداوند جان و خرد سنه بر زنگ ذرد

ردیف: کلماتی هستند که بعد از کلمه‌ی قافیه می‌آیند و عیناً تکرار می‌شوند و معنی آنها هم یکی است.

ای صبحدم ببین که کجا می‌فرستمت نژدیک آفتاب و فاصمی فرستمت

نوضیح مهم: کلماتی که در آخر مصraig عیناً تکرار می‌شوند ولی معانی مختلف دارند ردیف نیستند، بلکه قافیه هستند.

خرامان بسندس وی آب روان چو جان رفتمه گوبای باشد روان

روح و روان جاری

مردیق: شعری که دارای ردیف هم هست

مقفا: شعری که دارای قافیه است

قالب‌های شعر فارسی

(۱) فرد (مفرد): شعری که فقط شامل یک بیت است. که ممکن است قافیه داشته باشد و یا نداشته باشد.

(۲) رباعی: شعری دارای ۴ مصraig (دو بیت) که مصraig‌های اول و دوم و چهارم آن هم قافیه هستند. (گاهی هر ۴ مصraig) رباعی پر وزن «لاحول و لقوة إلا بالله» است.

* _____ * _____

* _____

گوبی ذلب فرشته خوبی رسنه است
کابن سبزه زخاک لاله روی رسنه است

هر سبزه که برگزار جوبی رسنه است
پابر سرسبزه نابه خواری ننه است

(۳) دو بنتی: درست شبیه رباعی است، با این تفاوت که دویتی پر وزن «مقاعیلن مقاعیلن فعولن» است.

* _____ * _____

* _____

جهان بابن فراخی ننگت آبو
نورا از نامه خواندن ننگت آبو

مکن گاری که بر پاسنگت آبو
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند

(۴) چهاربلوه: شعری که از چند قسمت که هر کدام دارای دو بیت است تشکیل شده و فرقش با رباعی و دویتی این است که در چهاربلوه دو مصraig بیت اول هم قافیه نیستند و محدودیت وزنی ندارند.

* _____

* _____

* _____

(۵) قطعه: چند بیت هم وزن که فقط مصraig‌های زوج هم قافیه هستند و حداقل دو بیت و حداقل تعداد ایيات آن محدودیت ندارد.

* _____

* _____

* _____

(۶) غزل: در لغت به معنای سخن عاشقانه است و گفتگو با معشوق است. نوعی شعر که معمولاً احساسات عاشقانه را بیان می‌کند و بین ۷ تا ۱۲ بیت (گاهی تا ۱۴ بیت) است. مصraig اول با کلیه‌ی مصraig‌های زوج هم قافیه است.

* _____

* _____

* _____

۷) قصیده: درست شبیه غزل است، با این تفاوت که: الف) قصیده طولانی‌تر است و حداقل ۱۵ بیت دارد. ب) ایات قصیده با هم ارتباط منطقی دارند و درون مایه‌ی آن در مورد پند و اندرز یا مدح و ستایش و... است.

* _____ * _____
 * _____
 * _____

نکته ۸) : قصیده را معمولاً به سه قسمت تقسیم می‌کنند. الف: تغزل (تشبیه)، مقدمه‌ی قصیده است که معمولاً مضماین ملاذند عشق و توصیف طبیعت دارد. ب: تفلن: رابط میان تغزل و تنه اصلی را گویند. چ: تنه اصلی: مقصود اصلی شاعر (پند و اندز) یا مدح و ستایش) در این قسمت بیان می‌شود.

نکته ۹) : مطلع بیت اول قصیده یا غزل را گویند و مقطع آفرین بیت قصیده یا غزل را گویند.

۸) مثنوی: اشعاری هم وزن که هر بیت قافیه‌ی جداگانه دارد. بیشتر برای بیان داستانها و شرح موضوعات مفصل به کار می‌رود. مائد مثنوی معنوی - شاهنامه‌ی فردوسی و...

* _____ * _____
 + _____ + _____
 # _____ # _____

نوضبح ضروری: یادگرفتن سایر انواع شعر چهت داشت آموزان فنی و حرفة‌ای و کارو داشت به هیچ عنوان الزامی نیست.
شعر نو از دو جهت بررسی می‌شود:

۱) محتوا و درونمایه = نگاه تازه به طبیعت و جهان و چهت گیری اجتماعی و استفاده از تمادها و همچنین انعکاس فضای طبیعی و رنگ محلی در شعر.
۲) شکل و قالب = کوتاه و بلند شدن مصراعها و چالجای قافیه‌ها از ویژگی‌های آن است.

شعر معاصر بعد از نبما در ۳ شبوه ادامه بافت

۱) شعر آزاد (نیمایی) = وزن دارد ولی جای قافیه مشخص نیست؛ بعضی سروده‌های اخوان ثالث - شهراب سپهری - قیصر امین پور

۲) شعر سبید (شعر منثور) = آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه مشخص نیست؛ برخی اشعار موسوی گرما روی

۳) موج نو = نه آهنگ دارد و نه وزن و قافیه (هیچیده و دشوار است) فرق آن با نثر فقط در تخیل شعری است مثل اشعار احمد رضا احمدی قطعه‌ای ادبی (نشر شاعرانه) : نوشته‌های کوتاه، زیبا و سرشار از احساس که مائد شعر از تخیل شاعرانه است و مضمونی شاعرانه دارد و عنصر خیال پردازی و بیشتر آرایه‌ها در آن دیده می‌شود. (مائد قطعه مسافر از شیلار - قطعه فردوسی از فرانسوا کوبه - قطرات سه گله از تریللو) سفرنامه: بیت دیده‌ها و شنیده‌ها و تجربیات فرد در مسیر خویش است و اطلاعاتی سودمند در زمینه مسائل چنرا فیلی - اجتماعی - فرهنگی و اخلاقی و... بیان می‌دارد.

فصل سوم

«لغات و اصطلاحات و درک مطلب»

سال اول (درس ۱ الی ۴)

ابترا: نقص، دم پریده

کل امر ذی بال لم ببدو افبه بسم الله فهو ابترا: حدیث پیامبر (ص) هر کاری که پایام خدا شروع نشود ابترا است.

نکته: شاعران و نویسندهان پارسی از دیر باز با بهره گیری از سهفن فوق سروده‌ها و نوشته‌های فود را با ذهن خدا شروع کرده و بازگی و بخشندگی و بخششندگی او را ستد و بهترین سرآغاز هر نوشته فداوند چان و فرد بوده است. آنگاه به ستایش پیامبر (ص) و درود بر فلاذدان پیامبر می‌پردازد.

درباز: زمان دراز، زمان پیشین، عهد قدیم

بخشناس (بخشنده‌ی): چشم پوشی از گناه کسی
نعت: ستایش، وصف کسی به تیکی (بیشتر در مورد پیامبر (ص) به کار می‌رود)
درخور: بایسته، لازم (درخورندۀ لایق، سزاوار)
اختران: جمع اختر (اخترا: ستاره)

منقبت هنر و کار نیک، آنچه به آن نازند

(زبینده: آراسته، سزاوار و شایسته)

سپاس و آفرین جهان آفرین راست: ستایش فقط مخصوص خدا است. (آفرین به معنی ستایش و جهان آفرین: آفرینش جهان)
پابند: چاوید، پایدار، پادام، ابدی

دهنده‌ای که خواستن جزار او نبست خوش گوار
خملوند پخشندۀ مطابق میل

تعز من نشاء و نذل من نشاء: هر که را بخواهد عزت می‌دهد و هر که را بخواهد ذلیل می‌کند و همه عزتها و ذلتها از لوت.
(معادل: ارجمند گردانشده‌ی بندگان از خواری و در پای افکشده گردان کشان از سروری)

هر که از روی تادانی نمۀ او را گزبد، گزند او ناجهار بمه او رسبد
◆ معنی: هر که از روی تادانی او را (خدا را) بر نگزید، گزند آن چیز (غیر خدا) به او می‌رسد (از آن گزینش تابجا ضرر می‌یابد).
حاجت روا: روا کشندۀ حاجت، برآورندۀ حاجت

بازی‌بین: آخرین (بی‌میر بازی‌بین: آخرین پیامبر، حضرت محمد(ص)) پند تبوش: گوش‌کشندۀ پند، پند شنو (بتوشیدن شنیدن و گوش دلن)
جهان را بلندی و پستی نوبی: بلندی و پستی جهان (اسمان و زمین و عزت و ذلت) از لوت.
ناباد و آب و آتش و خاک در آفرینش برگلو است (به کار می‌رود) و گل بر شاخسار هم پستر خار
مفهوم کلی عبلوت فوق: یعنی تا جهان باقی است.

قطره‌ای دانش گه بخشیدی ژی‌بین
◆ معنی: قطره دانشی که از پیش خودت به ما بخشیدی، به دریاهای علم خود متصل کن
مفهوم کلی یعنی اینکه دانش ما را زیاد کن و از علم الهی که مانند دریاست ما را برخوردار کن.

قطره علم است اندر جان من
◆ معنی: آن قطره دانش (دانش اندک) مرا از هوا و هوس و اسارت تن رهایی پخش
حربص: دارای حرص، دارای آزو طمع آفاق: جمع افق، کرانه‌های اسمان
گلبانگ: پانگ بلند، آواز رسا

ذکره: ادبیات یکی از گفنه های هنر است و کلمات مطلع و موادی هستند که شکر و نویسنده با بهره گیری از عواطف و تفیلات فویش آنها را به کار می‌گیرد و در آثار ادبی نویسنده می‌گوشتند لذیشه ها و عواطف فویش را در قالب مناسب ترین جملات و عبارات بیان کند.
خلاصه داستان رستم و سهراب

روزی رستم برای شکار به مرز توران رفت و بعد از شکار رخش را رها کرده و به خواب می‌رود. چند تن از سواران توران رخش را یافته و با خود می‌پرند. رستم وقتی بیدار می‌شود برای یافتن رخش به سمنگان می‌رود و در آنجا با تهمینه دختر شاه سمنگان ازدواج کرد و هنگام ترک شهر سمنگان مهره‌ای را که به بازوی خود می‌پست به تهمینه داد تا اگر تهمینه صاحب دختر شد آن را به گیسوی او پسته و اگر صاحب پسر شد آن را به بازوی او بیند. تهمینه صاحب پسری شد و لو را سهراب نامید. وقتی سهراب جوانی قدر تمثیل شد و تهمینه به او گفت که پسر رستم می‌باشد تصمیم گرفت به ایران حمله کرده و پادشاه ایران (کاوس) را از تخت برداشت و رستم را به تخت پنشاند و بعد به توران آمده و افراسیاب (پادشاه توران) را نایبود کند. وقتی افراسیاب خبر لشکرکشی سهراب به ایران را شنید سپاهی را به یاری او فرستاد و به سردار لشکر خود سفارش کرد که سهراب نایب پدرش را یشناسد و بعد از اینکه رستم را کشت، یک شب او را در خواب یکشید. از طرف دیگر وقتی خبر حمله سهراب به کاوس رسید. کاوس رستم را از زایل فراختند ولی چون رستم با تأخیر آمده بود کاوس به گیو فرمان داد که او را بردار کند و رستم با شنیدن این حرفها با عصبانیت از درگاه کاوس بیرون آمد و خواست به زایل پر گردد که بزرگان و پهلوانان لو را منصرف کرندند. و سرانجام رستم و سهراب به چنگ پرداختند در روز اول هیچکدام بر دیگری پرروز نشد و در روز دوم سهراب که نشانه هایی از رستم دیده بود از او خواست که از چنگ دست پردارند اما رستم نپنیرفت و به چنگ پرداختند و سهراب فائق شد و خواست سر رستم را ببرد که رستم به او گفت در طریقه ما دفعه لول وقتی فائق شدند طرف مقابل رانعی کشند دوباره به مبارزه می‌پردازند که سهراب قبول کرده و فردا دوباره مبارزه کردند که این با رستم فائق شده و پلاقالله خنجر را به پهلوی سهراب زد و در آنجا وقتی سهراب به لو می‌گوید که پسر رستم است و مهره خود را بر بازوی سهراب می‌بیند لو را می‌شناسد که دیگر فایده ای نداشته و سهراب می‌میرد.

اساطیر: جمع اسطوره، افسانه‌های قدیمی رخش: نام اسب رستم

بگر و بمه گرسوی او بمر، بدوز

◆ معنی: با طالع خوب و فال روشنی بخش (به فرخندگی) مهره را به گیسوی او بیاوریز.

به گیسوی او ببر: به گیسوی او (در ادبیات قدیم گاهی متمم را یعنی دو حرف اضافه می‌آوردند)

ابدون: چنین، چنان (وربدون: و اگر چنان چه)
اختن: ستاره (نیک اختن: طالع خوب)

بارست: توانست (بارستان: توانست)
ذخت شاه: دختر شاه

بکی بورش آمد چو نابنده ماه: صاحب یک پسر مانند ماه تابنده شد. (بور: پسر)

و را نام، نهمنه سهراب گرد؛ تهمینه، لو را سهراب نام کرد. (لو را سهراب نام گذاشت) برش چون بر رستم زال بود؛ پهلویش مانند رستم بود (کنایه از این که مانند رستم قوی هیکل بود) گو؛ پهلوان (گو پیلتون؛ پهلوان قوی هیکل (مانند فیل)) (گو سال خورده؛ پهلوان پیر) به گردان لشکر، سپهبدار گفت؛ به پهلوانان لشکر، پادشاه (در اینجا افراسیاب) گفت.

سام؛ پدر زال، چد رستم

ناجور تاجدار، صاحب تاج و تخت، پادشاه

رستم زال؛ رستم پسر زال

دستان؛ زال، پدر رستم

نبرم؛ نریمان، پدر سام

گرده؛ پهلوان، دلیر (گردان؛ پهلوان)

پدر را نباید که داند پسر؛ پسر تباید پدر خود را پداند (داند یعنی پشناسد)

از آن پس سازبد سازب بر او خواب را

❖ معنی؛ بعد از آن کار سهراب را پسازید و در یک شبانگاه او را در خواب پکشید. (پسازید در اینجا به معنی قصد جان کسی کردن است) همی آب شرم به چهر آورد؛ آب شرم (عرق شرم) به چهره ام می نشاند (جنگیدن با تو)

گین؛ انتقام نگرمهربب نوزبن در مکوش؛ فریب تو رانمی خورم در این مورد کوشش ممکن

و زو نیز با من مگردان سخن؛ از او دیگر با من سخن مگو

بکوشید و فرجام کار آن بسود

در اینجا یعنی بجنگیم

خوی؛ غرق، آبی که از چهره و پوست پدن تراوش می کند.

بر آوردهش از جای و بنهداد پست از زمین بلندش کرد و پر زمین کویید

بل؛ پهلوان

سر گسی را زبر گرد آوردن؛ کنایه از پر زمین زدن و شکست دادن کسی

سربداد؛ پذیرفت

غمی؛ مجروح

دلبر جوان سر به گفتار پیر بداد و ببود این سخن دلپذیر

سهراب سخن پیر (رستم) را پذیرفت

رهاگرد زو دست و آمد به دشت

❖ معنی؛ سهراب دست از رستم کشید و به دشت آمد مانند شیری که از پر ایر آهو پگذرد (با غرور از پر ایر رستم گذشت)

به سان بگی نبغ پولاد شد؛ مانند یک شمشیر قولادی شد (نیرو گرفت و قامت راست کرد) دستگاه؛ قدرت، غله

خرامان بند سوی آب روان چنان چون شده باز جوبد روان

آب چاری

رفته (مرده) روح و روان (یعنی مرده دوباره زنده شده باشد)

نبود آگه از بخشش هور و ماه؛ آنچه خورشید و ماه (فلک) نهیش می کند خبر نداشت. (در اصل به معنی اینکه از سرنوشت خود خبر نداشت)

هور؛ خورشید (حور؛ در اصل به معنی سیاه چشم، زن زیبای بهشتی)

پراندیشه بودش دل و روی زرد؛ نگران بود و هراسناک و زرد روی بود (یخاطر شکست قلی)

زباد جوانی دلش برد مید؛ از غرور جوانی به هیجان آمد

غرور به هیجان آمد

رستم بیاز بد چنگ؛ رستم چنگ (دست) خود را دراز کرد (باز بدن؛ دراز کردن)

گرفت آن بر و بال جنگی یلنگ؛ پهلو و گردن پلنگ چنگی (استعاره از سهراب) را گرفت.

بال؛ در اصل به معنی موی گردن و در اینجا به معنی گردن است

خم آورد پست دلبر جوان؛ پست دلیر جوان خم شد (آورد در این چافل ربطی به معنی شد است)

زمانه بیامد؛ مرگ و اجل آمد (زمانه در این چا زمان مرگ و اجل)

زدش بر زمین بر زد او را بر زمین (دو حرف اضافه برای یک متهم) سبک؛ سریع، فورا

سبک نبغ نیز از میان بر گشید؛ سریع شمشیر تیز را از کمر خود بیرون آورد (مبان؛ کمر)

بر شیر بیدار دل بردو بد؛ پهلوی شیر روشن دل (استعاره از سهراب) را آپاره کرد

زنبک و بد اندیشه کوناه گرد؛ او نگرانی نیک و بد روزگار به در آمد. (در اینجا کنایه از مردن)

زمانه به دست نوادم گلبد؛ روزگار کلید مرگ و زندگی مرا در اختیار تو نهاد

بیری ذ روی ذمین پاک مهر؛ کلملا علاقه خود را از زمین ببری (کنایه از ترک همه چیز)